

عبور از مرز فرقه های در خودمانده، از کدام مسیر

حمید جهان بخش

دگرگونی های اجتماعی، بر خلاف هیجان های بیولوژیکی، حاصل ساختار اجتماعی ویژه هستند. آیا اصولی از قبیل آزادی، برابری و عدالت اجتماعی ایدئولوژی هایی هستند که بشر در جریان راه پیمایی تاریخی خود آنرا وضع کرده است؟ یا این اصول از عناصر اساسی و جدایی ناپذیر روابط زنده گی مردم محسوب می شوند؟ واکنشی که مردم سراسر جهان در درازنای تاریخ در برابر پامال شدن آزادی، عدالت و برابری از خود نشان داده اند، حکایت از آن دارد، که طعم و ارزش آن ها را عمیقاً احساس می کنند. شورش های مردم صدای پژواک آنان برای دست یابی به این ارزش هاست.

مارکسیسم را مطالعه علمی مبارزه طبقاتی و فعالیت سیاسی تعریف کرده اند. بسیاری از این تعریف راضی و خرسندند. ولی مشکل بنیادین چپ هایی از نوع ما را حل نمی کند. مشکل پیش رو از آن جا آغاز می شود، که باید پاسخ داد، تعریف شرکت در مبارزه طبقاتی و فعالیت سیاسی چیست؟ آیا با محافلی از جنس ما به معنی واقعی می توان در این گونه مبارزات نقشی ایفا کرد؟ آیا این محافل بیشتر سببی برای سرپوش گذاشتن به درد جانکاه، شکست های پی در پی چپ در داخل و خارج از کشور، طولانی شدن عمر جمهوری اسلامی، غم نان، پیری در غربت، ناکامی های خانواده گی و اجتماعی و سایر اتفاقات، در راه نیست؟ هنگامی که در چنین تنگنایی قرار می گیریم که ناچار هستیم - پرده ها را کنار بزنیم و - تعریف درست و واقعی از آنچه بنام فعالیت سیاسی می کنیم، به دست دهیم آن گاه به فوریت پی می بریم که این کالبد شکافی و جراحی بی درد به پیش نخواهد رفت.

در مورد تعریف شرکت در فعالیت سیاسی و یا مبارزه طبقاتی، تعریف مورد توافقی به ویژه بین چپ های ایران وجود ندارد و این از پیچیده گی های این دو پدیده است. منفردین (جدانشدگان از سازمان های سیاسی)، محافل کوچک مثل ما، احزاب بزرگ و سراسری مانند حزب کمونیست ایران و بقیه ... همه گی مدعی شرکت در فعالیت سیاسی و مبارزه طبقاتی موثرند. سه گروه بالا هر کدام به این مساله مگر دل مشغولی ندارند، پس کدام بازدارنده ها هم کاری و همبسته گی بین این نیرو ها را سد کرده اند ؟

ساده ترین پاسخ ایدئولوژی و یا برنامه های متفاوت است. پیچیده ترین پاسخ کیش شخصیت، رقابت و خودخواهی های انباشته شده در این سازمان هاست. مگر حزب کمونیست کارگری ایران در زمان حیات زنده یاد منصور حکمت یک حزب بزرگ، پر تحرک و سراسری نبود، چه شد که ناگهان پس از او ایدئولوژی ها و پلاتفرم های متفاوت از درون همان حزب واحد بیرون زد. حالا هر کدام از آن ها قطب های شمال، جنوب، غرب و شرق را تشکیل می دهند و فاصله اشان از یک دیگر از فاصله قطب های زمین ما هم بیشتر شده است. آیا واقعا نود در صد این اختلافات برای عوام فریبی و مشغول کردن اعضا و کادر های آن ها ساخته و پرداخته نشده است؟ باید اعتراف کنم که وضعیت دیگر محافل نیز از این شالوده جدا نیست.

در جامعه ی ما مناسبات سمبولیک « پدر سالارانه » همواره شکل چیره بر روابط اجتماعی بوده است. ره بران و اعضای سازمان های چپ که در خانواده، مدرسه، دانشگاه و جامعه تحت تاثیر این گونه مناسبات قرار دارند، پس از شکل گیری و دست یابی به یک تشکیلات سیاسی، آن ها هم در پیکر

« پدران و یا معلمان » ایفای نقش می کنند. « شاه و یا رهبر » در کشور ما خود را پدر ملت و یا امت به حساب می آورد. در تشکیلات های چپ نیز رهبران چنین جامه ای به تن دارند. بی هوده نیست که اصطلاح « خانواده فدایی »، « خانواده حزب کمونیست کارگری » و « خانواده راه کارگری » بر سر زبان ها می افتد. این تقسیم بندی به دوران قبل از مارکس و انگلس وابسته است.

راه کارگر در سال 1358 با پیوستن چند محفل به یک دیگر شکل گرفت. این محافل در عمل هیچ گاه خود را به نفع تشکیلات و گام برداشتن در راه « حزب » منحل نکردند. البته بین رهبران این محافل یک نوع اجماع به نفع یک « رهبر » و نظرات و گفته های او وجود داشت. متأسفانه ما در راه کارگر هیچ گاه، پیش و یا پس از کنگره ها قادر نبودیم، « انسداد اجماع کنیم ». یعنی به زبان دیگر تجمع « رهبران محافل » را در راس قدرت و تصمیم گیری ها به نفع یک راه کار دمکراتیک و اراده متمایل به بدنه به هم بزیم. به همین دلیل مشکل از آن جا آغاز شد که در جمع کاردینال ها نطفه ی نظرات مخالف با نظر رسمی سازمان که از مدت ها قبل شکل گرفته بود، آشکار شد. پس از آن تصفیه حساب های شخصی در بین بالایی ها، زیر گرفته شدن پرنسب ها و تعهدات و سرانجام پس از یک جنگ طولانی، فرساینده و تمام عیار در یکی از سرنوشت ساز ترین دوره های تاریخ مبارزات مردم ایران در سال 88، منجر به آخرین انشعاب در راه کارگر شد. بنابراین « راه کارگر » حتا در زمان یک پارچه گی اش نه به لحاظ نظری بلکه به لحاظ عناصر تشکیل دهنده متناقض درونی اش که در بالا به آن اشاره کردم، فاقد فاکتور های لازم برای داشتن یک سازمان چپ مارکسیستی بوده است. شایان ذکر است که در وضعیت امروزی « خانه از پای بست ویران است ».

بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد. لنین، « چه باید کرد؟ » تولید تئوری انقلابی - سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - در هر سازمانی امری حیاتی و ضروری است. این سطح از توانایی در سازمان های چپ در وضعیت کنونی یک جا وجود ندارد.

بندرت و به سختی می توان یکی از آن عرصه ها را در بعضی از سازمان های سیاسی چپ موجود جست و جو کرد. تاریخ مفید باز دهی تئوریک در پاره ای از این سازمان ها سپری شده است. در بخش دیگری که بیشتر تولیدات ژورنالیستی و ضد رژیم دارند، زمان مصرف این تولیدات به دشواری به یک روز می رسد. از طرف دیگر حالا افزون بر دو دهه است که صفوف این سازمان ها برای اولین بار بعد از تاریخ شکل گیری آنان از حضور کارگران، نویسندگان، تئوریس ها، پزشکان، مترجمان، روزنامه نگاران، شاعران و هنرمندان تهی شده است. به عبارت دیگر این سازمان ها از اندیشه انقلابی و تئوریک این گروه نیز بی بهره مانده است.

شاید بی فایده نباشد اگر بگویم، آن چه در زمینه ی تدوین برنامه و تولید تئوریک دست مایه دو بخش راه کارگر را تا کنون تشکیل می دهد، به آستانه کنگره اول راه کارگر در سال 1991 بر می گردد، که محصول تلاش همه ی راه کارگری ها در آن دوره به ویژه آنانی که قبل از کنگره اول و یا بعد از آن با ارباب، فشار و فضا سازی اخراج، و یا زمینه های انشعاب توسط هسته مرکزی به آنان تحمیل شد. این دستاورد تا به امروز در سپهر سیاسی دو سازمان هم چنان به عنوان اصلی ترین خطوط برنامه ای و تئوریک آنان محسوب می شود.

نسل من حافظه نسبتاً روشنی از انشعابات متعدد در سازمان های سیاسی دارد. غلطیدن این سازمان ها به محافل کوچک تر - و سرانجام ناپدید شدن بسیاری از آنان در « گرد و غبار تاریخ ایران » - آموختن این رخ داد ها را با معنا می کند.

انشعابات در چپ ایران با ظهور و سقوط « سازمان فدایی » هم راه بود و هم چنان نیز ادامه دارد. چرا این خیره سری و جدایی ها به یک فضیلت تبدیل شده است؟ آیا همه ی این انشعابات مورد تایید و حمایت پایه ی اجتماعی چپ قرار داشته است؟ آیا چپ ها هیچ گاه رویکردی به آمل، آرزو و در خواست های پایه اجتماعی خود داشته اند؟ آیا رقابت اصلی ترین غریزه ما در انشعابات و نگه داری محافل خرد تر نبوده است؟ سکتاریسم و فرقه گرایی در جنبش چپ ایران پس از سپری شدن 37 سال از عمر این رژیم و با تمام تجربه های گوناگونی که وجود دارد، تنها بیماری به حساب نمی آیند، بلکه جلوه هایی از شکست های پی در پی ما هستند. در بسیاری موارد مشاهده می شود، به وجود اختلاف در خط و برنامه هم نیازی نیست. مثالی می زنم تا بحثم به تر فهمیده شود، در راه کارگر سابق به طور آزار دهنده ای در وقت و بی وقت گفته می شد: « در شرایط طوفانی باید بار کشتی را سبک کرد.» این تئوری و یا رمز تمام اخراج ها، تصفیه ها و جدایی های درون راه کارگر بود. یعنی این که در این گونه شرایط باید من و شما را به دریا انداخت. این همان ناهنجاری درونی شده در چپ ماست. اگر به راه کارگر از ابتدا تا به امروز دقیق شویم این پدیده را عریان می توانیم ببینیم. تشکیلات بزرگ در راه کارگر آرامش و خواب کسانی را به هم می ریخت. با کدام عقل سلیم می توان پذیرفت که در شرایط طوفانی که همه ی سازمان ها و احزاب به خاک ریزها و مدارهای وسیع تری نیاز مندند، راه کارگر سرمایه ها، امکانات و تدارکات خود را به دریا سرازیر کند. بنابراین نمی توان حقیقت را در جایی ببینیم، و در جای دیگر چشم بر دیدن آن ببوشیم. این رویکرد تلاش ما را برای رسیدن به حقیقت بی اثر می کند.

یکی از اصلی ترین خصلت های بارز فرقه های چپ در کشور ما نگه داری و مراقبت از منافع فرقه خودی بر فراز هر منفعت دیگری از جمله حزب، جنبش کارگری و مبارزه ضد استبدادی است. ایده بازسازی چپ و عبور از فرقه ها بطرف حزب و یا احزاب کارگری توسط همین تشکیلات های موجود با سرعت و بشدت به تباهی کشیده شده است. لنین یکی از دلایل شکست « کمون پاریس » را نبود حزب سیاسی طبقه کارگر در آن انقلاب شکوهمند ارزیابی می کند. طبیعی است که این ارزیابی در مورد ایران و انقلاب آینده ی آن نیز به یک امر ضروری و مبرم تبدیل شده است. اما تا زمانی که چپ ها « فرقه های موجودشان » را به عنوان ابزاری بازدارنده در مقابل شکل گیری حزب کارگری قرار می دهند، این نهاد ها دیواری بلند در مقابل آزادی و دموکراسی بنا می کنند، که نه تنها به طولانی شدن عمر رژیم اسلامی می افزاید، بلکه مانع جدی در راه شکل گیری یک آلترناتیو چپ و انقلابی می شود. بی هوده نیست که تمام تلاش های تا کنونی با منافع فرقه ای غیر قابل عبور این سازمان ها روبرو بوده است. ادامه این وضعیت برای همه ی ما آن چنان پرهزینه و خطرناک شده است، که می تواند به یک فاجعه بیانجامد. بنابراین با کدام برهان و عقل سلیم این پراکنده گی و سکتاریسم قابل دفاع و در خدمت رشد و پیش رفت بوده است. آیا ما چپ ها تجربه های خود را برای یافتن راه کارها ی غیر سنتی هیچ گاه تجزیه و تحلیل کرده ایم؟ آیا تا کنون دریافته ایم که کدام وسیله، تاکتیک و نقشه راه سبب تکامل و یا عقب مانده گی ما بوده است؟ بین الزامات اساسی زندگی، فعالیت سیاسی و مبارزه طبقاتی باعمل کرد ما چپ ها دره عمیقی وجود دارد، که نقش تا کنونی ما پیوسته به عمق آن می افزاید. ادامه این وضعیت خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر، جنبش آزادی خواهی و دموکراسی طلبی است. در حالی که ما به شکل آزار دهنده ای مدام از متحد شدن صفوف مردم علیه رژیم سخن به میان می آوریم، خودمان در عمل هیچ گام مفید و ملموسی، تا کنون در این مسیر بر نداشته ایم.

هر رفتار و رویکرد سیاسی که در خدمت رشد و پیش رفت چپ و طبقه کارگر نباشد، و هدف و برنامه‌ی آنان را بسوی تحقق نزدیک نکند، روشن است که در جهت مخالف منافع آنان در حال پیش روی است. این روزها کنشگران سیاسی برای بیان افکار و اندیشه، طرح و برنامه، رویا و خیال هایشان تنها نیازمند به یک کامپیوتر، خط اینترنت و بالاخره «فیس بوک» هستند. مدت هاست که «فیس بوک و نشست های اینترنتی» نقش تشکل و سازمان را هم در دنیای مجازی به عهده دارند. این ابزارها جاه طلبی و خودخواهی های بسیاری را برآورده می سازد. این تضاد و کنتراست یکی از دلایل بی معنی شدن تعریف واقعی مبارزه سیاسی و طبقاتی است. شاید اینها همه سبب می شود، که رنج زنده گی در غربت و فعالیت سیاسی آسان تر جلوه کند. وای بسا میل آدم را برای فکر نکردن به این از «خود بیگانه گی» صد چندان می کند. چپ ایران «آموزه های مارکس و انگلس» را با این راه کارهای خود عملاً به بن بست کشانده است. بی دلیل هم نیست که پس از 37 سال پیکار علیه استبداد دینی و فقهاتی و نبرد برای برانداختن هژمونی جبارانه و غارت گری سرمایه هنوز یک بدیل چپ و دموکراتیک در کشور ما شکل نگرفته است. اگر قرار است نیرو و امکانات تمام چپها هر کدام در یک محفل کوچک خلاصه شود، این جز بت پرستی و انتقال تمام نیرویمان به آن معنای دیگری ندارد. چون به همان میزان که محفل «مقدس» تر می شود ناتوانی و در مانده گی ما برای برداشتن گام های بزرگ بیشتر نمایان می شود. آیا تشکیل چنین آلترناتیوی ممکن و یا شدنی است؟ آیا بدون یک بدیل انقلابی و دموکراتیک مردم کشور ما قادرند به ضرورت های تاریخی پاسخ بگویند و نقش ایفا کنند؟

انتقاد و بازنگری احساسی بالاتر از تاسف و هیجانی نیرومند است. جریان منتقد با واقع بینی و چشمانی باز به مسیر طی شده می نگرد و از این بابت از تکرار این اشتباهات در حال و آینده جلوگیری می کند. به عبارت دیگر «سودای آدمی مهم است» ما می توانیم طناب را بگیریم به داخل چاه برویم، و یا طناب را بگیریم از چاه بیرون بیاییم.

سیاست فرصت دادن به تجربه هاست. پیری، شکست، اقامت طولانی در تبعید همه اینها دست به دست هم داده اند که معنایی فراتر را برای ما بسازند و آن درس گیری از گذشته و گام برداشتن در مسیری متفاوت است. جنبش چپ در دو یا سه دهه پیش از انشعاب من و شما دهها بار پیکرش در اثر همین سکتاریسم حاکم بر چپ مجروح شد. گروه بزرگی از مبارزه روی گردانند. بخشی به مبارزه در شکل غیر متشکل و یا منفرد روی آوردند. بخش به اصطلاح متشکل هم از این همه هنر و استعداد در ویران سازی سازمان های چپ برای خود فضیلت ساختند، و در پاره ای موارد حتا این خیره سری و جدایی ها را در حد معجزه به حساب آوردند. سرنوشت ما نیز از گروه بندی های بالا جدا نخواهد بود. بدنبال انشعاب یک حس سرخورده گی و انتظار بر همه ی ما حکم فرما شده است. اگر برای این روحیه راه کاری اندیشه نشود، در ما به عادت تبدیل خواهد شد. در تمام فرقه ها و شبه محافل پیش از ما نیز این عادت به یک امر روتین و طبیعی تبدیل شده است. عادت درونی شده اگر به بیرون انداخته نشود، نهادینه می شود. مانداب شدن در وضعیت موجود گام به گام ما را به مرگ سیاسی نزدیک تر می کند. محوشدن در گرد و غبار تاریخ آخرین جای پایی خواهد بود که از ما به یادگار خواهد ماند.

خرد را آگاهی از حقیقت تعریف می کنند. از سالها پیش در جمع ما کم نبودند رفقای که اعتقاد داشتند، آن چه راه کارگر نوشته و گفته است، بکرترین نظرات موجود در بین جنبش چپ ایران بوده

است، و هر آینه آن‌ها را مانند آیینی می‌پرستیدند، و یا آن را مقدم بر هر نظریه و برنامه دیگری می‌پندارند. در سایر سازمان‌های سیاسی هم در به همین پاشنه می‌چرخد. بی‌دلیل هم نبود که در تمام سال‌های گذشته هیچ‌گونه وحدت و هم‌کاری در بین ما شکل نگرفت، چون علاقه و دل‌بستگی سازمان‌ها به خط و برنامه خودشان آن‌چنان قوی و ریشه‌دار است، که از هر گونه کار مشترک و هم‌زیستی جلوگیری می‌کند. این نظرات به شکل محسوسی بخشی از کاراکتر و فکر ما را شکل داده‌اند. من تردید خیلی جدی دارم اگر بطور مثال سر و کله «مارکس و انگلس» هم در این روزگار پیدا می‌شود، ما چپ‌ها حاضر بودیم مانیفست آنان را در برابر خط و برنامه خودمان بپذیریم. این فکر ظاهرًا در نقطه مقابل آن روندی قرار دارد که از ابتدا تا به امروز تحت عنوان «جبهه واحد کارگری، اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، چپ‌کارگری و شورای نمایندگان احزاب، سازمان‌ها و نهاد‌های چپ و کمونیست» نام‌گذاری شده است. هدف از این تلاش‌ها تشکیل یک قطب نیرومند چپ با سیمای روشن و پراتیک موثر بود. آیا این هدف با آن ستایش از خط و برنامه در تناقض آشکار و ستیز همیشه‌گی قرار ندارند؟ از این جاست که باید به بن‌بست و بی‌نتیجه بودن آن طرح‌ها پی برد. این که تشکل‌های یاد شده تا با امروز چه نقشی در راه مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و سرنگونی جمهوری اسلامی ایفا کرده‌اند، رازی است که با سکوت آنان رو در رو بوده است. این نیروها در همه‌ی سال‌های گذشته تا به امروز حتا یک گام و یا یک آجر در راه معماری چنین بنایی روی هم نگذاشته‌اند. در وضعیت کنونی ناچاریم به آن سوی فرمول‌بندی‌های به ظاهر منطقی و ساخته و پرداخته‌ی خود - و به اصطلاح به شان نزول آن‌ها - نگاه کنیم و نتایج آن را ببینیم. توجه کنید چسبیدن به این محفل و دفاع از اصول و فروع آن چیزی جز اعتقاد به دین فلسفی نیست و با مارکسیسم هیچ خویشاوندی ندارد. دین فلسفی به آسانی تغییر نمی‌کند و فقط تا هنگامی ثابت است که اوضاع و احوال بی‌تغییر باقی بماند. در حال حاضر مهم‌ترین سوال این نیست که ما چه گونه جهان پیرامونی مان را تفسیر می‌کنیم، بلکه این است که چه گونه برای تغییر و بهم‌زدن توازن قوا به میدان می‌آییم.

دو تجربه مشخص به منظور وحدت و به هم پیوستن سازمان‌های چپ در ایران بعد از انقلاب وجود دارد. پروژه اول به پیوستن گروه کوچک «سهند» به کومله و تاسیس «حزب کمونیست» ایران، و سپس شکل‌گیری بزرگ‌ترین حزب و یا سازمان چپ ایران اختصاص دارد. تجربه‌ی شکست خورده‌ی دوم طرح‌ها و تبدیل‌های راه‌کارگر برای فرار از هر گونه اتحاد و رویارویی با طرح اول بود، که به ترتیب زیر نام «جبهه واحد کارگری، اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، اتحاد چپ کارگری» عرضه شد، که از سرنوشت هر کدام از آنان حافظه‌ی روشنی در اختیار داریم. پروژه هم‌گرایی سازمان‌ها و نهاد‌های چپ هم که چند سالی است پا به میدان گذاشته، و به بیست و سه سازمان و نهاد فرا رويیده است، نه با یک منشور بلکه با منشورها و طرح‌های متفاوتی روبروست. این نیز رازی است که از آغاز این تشکل‌ها نازا و سترون کرده است. اگر به این دو تجربه با دقت و بدون حساسیت دقیق شویم درمی‌یابیم که پروژه اول کارسازتر و اثرگذارتر بوده است. همه‌ی تلاش من در این نوشته برای درک و تامل بیشتر بروی پروژه اول - گره خورده‌گی سرنوشت ما به آن - و تاثیرات و نتایج آن بوده است.

در حال حاضر سه گزینه در تشکیلات ما ذهن و اندیشه‌ی همه را به خود مشغول داشته است. گزینه اول، نگه‌داری و مراقبت از همین تشکیلات موجود، با هزینه‌ی سنگین و دستاوردی ناچیز است. گزینه دوم، تلاش برای بازگشت به وضعیت پیش از انشعاب و در هم آمیزی دو نیمه راه‌کارگر به یک دیگر است. گزینه سوم، پیوستن به یک جریان بزرگ جهت شکل دادن حزب سراسری چپ و

کارگری در جهت فراتر رفتن از مرز های دست و پا گیر فرقه های هم اکنون موجود است. همه ی تجارب چندین ساله گذشته و از جمله دلایلی که من در این نوشته به آن اشاره کردم، گواه آن است که، گزینه اول و دوم سترون و فاقد فاکتورهای لازم برای تبدیل به یک حزب کارگری و سراسری است. گزینه سوم تنها راه و امکانی است که در وضعیت کنونی می تواند در زدودن بحران چپ اثری عمیق و تاریخی داشته باشد. من فکر می کنم یافتن چنین سازمانی کار سخت و پیچیده ای نیست. مشکل از آن جا آغاز می شود که به بهانه توهمات و پندار هایی از جمله خط و برنامه و تاکتیک از یک سو و تردید، خود خواهی و عادت به وضع موجود از سوی دیگر، این ها را به مهم ترین و اصلی ترین مانع برای اندیشیدن به چنین طرحی تبدیل کرده است. عوامل بازدارنده زیادی تا کنون مانع شده اند، که در آینده نیز خود را بازسازی می کنند. تجربه های یاد شده در بالا و طرح ساختار های ذهنی، گوناگون و پی در پی که در قالب و فرم های ساخته گی و مکانیکی که سال ها بخش قابل توجهی از نیروی این سازمان و جنبش چپ را به خود مشغول داشت، سرخورده گی و راه توسعه ضد حزبی را در هر دو عرصه هموار کرد. پس از انشعاب برخوردهای منفعلانه تاریخ دار تا کنون آسیب های کلانی را به ما وارد کرده است. پافشاری بر ادامه ی وضع موجود آوار های سنگین دیگری را بر سرمان فرو خواهد ریخت.

دست یابی به آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم در کشور ما به سرنگونی رژیم اسلامی که مقدم ترین حلقه محسوب می شود، گره خورده است. تدارک و جمع آوری نیرو و امکانات برای برداشتن این حلقه از سر راه - که با آرزوی دیرینه ی مردم کشورمان پیوند خورده است - باید بی وقفه به پیش برده شود.

آیا چنین میزانی از توانایی و انسجام فکری، نیرو، امکانات و مهم تر از همه دسترسی به مردم در تشکیلات کنونی و یا راه کارگر سابق وجود دارد؟ طبیعی است که رژیم سرکوب گر و تا دندان مسلح تنها با یک سایت و برنامه تلویزیونی - آن هم با این سطح از شکل و محتوا - کک اش هم نخواهد گزید چه برسد به این که سرنگون شود. همه ی شواهد و دلایل حکایت از آن دارد، که نه شناختی همه جانبه از رژیم فقهانی داریم، و نه درکی درست از جمع آوری نیرو و مصالح لازم برای ساختن قطب چپ. چه گونه قدرت جهانی و تخریب گر آخوندها 37 سال دوام آورد و رشد کرد و یک جامعه با اندیشه را در زیر ضد اندیشه خود سازمان داد و به پیش برد. کل چپ، متشکل و غیر سازمان یافته، امروزه نقشی « دن کیشوتی » در صحنه مبارزه سیاسی و طبقاتی به عهده دارند. من فکر می کنم، مجاز نیستیم که مردم و مبارزانشان را فدای درگیری های فرقه ای و جاه طلبی های شخصی خودمان قرار دهیم، و جدا از واقعیت های اجتماعی و عینی به فرضیه بافی های غیر عملی و تبلیغات هزینه دار بی تاثیر ادامه دهیم. بنابراین پافشاری برای ماندن در وضعیت کنونی و نپیوستن به یک حزب بزرگ و سراسری که ارتباط زنده و جاری هم با مردم دارد، در کدام کاتگوری دسته بندی می شود. واقعیت این است که ما به مسئولیت هایی که در پیش روی مان قرار دارد نمی اندیشیم، بلکه تاکید بر آنها، بیشتر بمنظور آرایش و تزئین ویتترین ما به کار گرفته می شود.

یکی از مفاهیم های مهمی که مارکسیسم بر آن تاکید دارد سیاست به منزله بیان گر منافع اقتصادی و طبقاتی است. مارکسیست ها همواره آن مفهوم سیاسی را بر هدف های جهت گیری شده بظاهر حقیقی مقدم می دارند. وحدت و یک پارچه گی در فراسوی هر فرقه گرایی و تشتت به هر بهانه و دلیل قرار دارد. اگر بخواهید از تشکیلات و مبارزه سیاسی بوسیله آن یک مدینه فاضله درست کنید، در این صورت کار خیلی ملال آور می شود. ترس و وحشت ارتداد نسبت به تشکیلات سپر بلای اخلاقی هر

روش دیگری است. چه توجیه ای برای تقدس آن وجود دارد. این تنها فرصت تاریخی است که در وضعیت کنونی در پیش روی ما قرار دارد. البته هیچ ضمانتی وجود ندارد. ولی باید برایش جنگید. در هر سازمان و یا حزبی دیگری در جلوی پای ورود ما فرش قرمز پهن نشده است. بی گمان در آن جا مخالفت ها و موافقت هایی در کنار هم وجود دارند. همه ی این ها برمی گردد به ما که با کدام روحیه و عزم به طرف این رویکرد گام برمی داریم. پیش رفت سیاسی در گرو این است که تا چه اندازه در مسیر افق های بزرگ حرکت می کنیم، و تا چه اندازه به مردم و مبارزات آنان متعهدیم .

هیجدهم تیر 1394 / نهم جولای 2015